بسم الله الرحمن الرحیم. درس خارج اصول استاد سید محمد جواد شبیری

24/8/94 امارات معتبره - دلیل انسداد - مقدمات - مفاد ادله لا حرج

**دلیل انسداد(مقدمه چهارم:لاحرج)**

یک نکته ای در تکمیل بعضی از عرائض سابقمان عرض کنم بعد به جمع بندی بحث دیروز بپردازیم. در تفسیر لغوی حرج عرض شد که آقای مکارم اشاره فرموده اند که تفسیری که علی بن ابراهیم از حرج کرده که حرج الّذی لا مدخل له، این تفسیر شاهدی ندارد. در مقابل مثلا ضیق جای تنگی که راه خروج دارد ولی راه خروج تنگ به خلاف حرج که کأنّه راه خروج ندارد.

عرض شد در آن بحث که اولا تفسیر حرج به اینکه اشدّ از ضیق هست در روایت برید عجلی وارد شده. منهای آن جهت از آیه قرآن هم این معنا استفاده می شود که حرج به معنای مطلق ضیق نیست. از این آیه **(و من یرد ان یضلّه یجعل صدره ضیّقا حرجا)**. اگر حرج به معنای ضیق باشد این دو تا کلمه را پشت سر هم آورده اند لطف ندارد باید یک معنای دیگری باشد به خصوص معمولا می گویند عالمٌ نحریر. آن وصفی که شدیدتر در آن جهت هست بعد ذکر می کنند. اینجا کأنه ضیّقی که خیلی ضیّق هست تناسب دارد که آن حرجی که بعد از ضیّق قرار گرفته است به معنای مرتبه شدیدتری از حرج باشد حالا مگر اینکه یک مطلبی مفردات راغب دارد، اگر آن را کسی ملتزم بشود خب این آیه دیگر دلیل نیست. مفردات راغب می گوید حرج اصل معناش به معنای ضیق نیست لازمه اش ضیق است. حرج به معنای اجتماع الشیء است. در یکی از معانی حرج مثلا نیزار هست نیزاری که نی خیلی زیاد، «الشّجر الملتف» انقدر در آن درخت هست و امثال اینها اینهم کأنّ دل اینها را خدا پر از تفکرات چیز قرار میدهد، هیچ دلشون خالی نیست سرتاسر دلشون پر از افکار و آرزوها و امیال و امثال اینها است که خب نتیجه اینکه این دل اینجوری پر باشد این است که تنگ باشد دیگد جایی برای خدا نباشد. جایی برای تفکر و امثال اینها نباشد. خب اگر حرج را به این معنا بگیریم خب مانعی ندارد. البته آن هم با ضیق یکی نمی شود. لازمه اش ضیق می شود و امثال اینها ولی عرض کنم خدمت شما می شود آنوقت کنار ضیق قرار بگیرد و لطف داشته باشد. غیر از آن روایت برید عجلی یک روایت دیگری هم هست که

فکر می کنم علی بن ابراهیم با توجه به آن روایت، یعنی آن روایت در خاطرش بوده این معنا را کرده است. آن روایت، روایت ادیم بن الحر است که در تفسیر عیّاشی به صورت مرسلا نقل شده است. و در بصائر الدرجات و اختصاص منصوب به شیخ مفید به صورت مسند ذکر شده است. البته در سند آن علی بن صامت هست که ضعف سند دارد من علی بن صامت قرینه ای برای وثاقت او پیدا نکردم. ولی متنش این هست. در بصائر الدرجات عن ادیم بن الحر، حرّ آن تبدیل شده به حسن. حسن و حر شبیه به هم نوشته می شود خیلی وقت ها به هم دیگه تحریف می شوند.

اختصاص به صورت ادیم بن الحر هست که درست است. حالا روایت این است منهای آن جهات خارجی بحث، و فی روایت ادیم ابن الحر در ذیل همین آیه **(و من یرد ان یضلّه یجعل صدره ضیّقا حرجا)**. میگوید **اتدری ما الحرج؟ قلت لا. فقال بیده و ضمّ اصابعه کالشیء المصمت الذی لا یخرج منه شیءٌ و لا یدخل فیه شیءٌ**. میگوید اینجوری هیچی داخل و خارج نشود همینجوری بسته بسته باشد امثال اینها که همان تعبیر علی بن ابراهیم مضمون همین مطلب را ظاهرا دارد و علی بن ابراهیم هم در ذیل همین آیه هم مطلب را فرموده است تفسیری که علی بن ابراهیم در ذیل آیه **(و من یرد ان یضلّه یجعل صدره ضیّقا حرجا)** آن تفسیر را می گوید ضیق آنجایی هست که مدخل ندارد حرج مدخل دارد ولی مدخل تنگی هست ولی حرج آن جایی هست که اصلا مدخل ندارد خروج گاه ندارد. فکر می کنم یک همچین مضمونی در ذهنشان بوده است از روایات و آن را بیان فرموده اند. این است که مجموعا در اینکه از مجموع آن روایت برید عجلی که میگفت اشد من الضیق، حرج مرتبه شدیدی از ضیق هست. یک مرتبه ای هست که کأنّه همان، این مضمونی هم که علی بن ابراهیم هم دارد، مجموعا همین مضمون، مضمونی است که از لغت هم استفاده میشود. اضیق الضّیق و امثال اینها مجموعا همین معنا استفاده می شود.

سوال: حاج آقا فروغ اللغه چقدر اعتبار دارد؟ در اونجا هم همین رو بیان کرده است؟

استاد: این فروغ اللغه را کی بیان کرده؟

شاگرد: نمیدانم

پاسخ: فروغ اللغه اگر خب برای ابی هلال عسگری باشد، ابی هلال خب قدیمی هست و ولی اگر نه از این جدیدها باشد احتمال دارد از اضافه های سید جزایری باشد،

فروغ اللغه ای که جامع المدرسین چاپ کرده اند جمع آوری از فروغ اللغه های مختلف است. رمز دارد. کدامش با کدام.

حتی ؟؟؟؟؟

الفروغ فی الغه است. نه اصلا همان فروغ اللغه متعلق به ابی هلال است. یکی معجم الفروغ اللغویه است که جامعه مدرسین چاپ کرده است که اضافات دارد. الفروغ فی الغه برای ابی هلال عسگری است و این هم همان تعبیری هست که اتفاقا خوب بود این تعبیر جالبی بود که در لغت هم الشجر الملتف نوشته بودند که اصل معنای حرج درخت های تودرتویی هست که انقدر تودرتو هست که نمیشود از آن داخل شد و خارج شد. اینکه مجموعا در اینکه از خود لغت هم استفاده می شود که حرج مطلق ضیق نیست. یک مرتبه شدیدی از ضیق هست. مرتبه ای هست که نزدیک است که کأنّ شخص نمی تواند از آن، یک چیزی شبیه عدم القدرت العرفیه است و آن مراتب خیلی شدید را حرج میگویند. این مطلبی بود در تکمیل عرایض سابق.

بحثی که دیروز مطرح بود در مورد اینکه آیا حرج محرمات را شامل می شود یا خیر؟ ما محصّل تقریبی که برای فرمایش حاج آقا کردیم این بود که حاج آقا این دو وجهی را که فرموده بودند، به یک وجه واحد برگرداندیم که مکمل هستند نه دو وجه مستقل از هم. ایشان می فرمایند محصل بیانی که می شود بیان ایشان را به آن شکل بیان کرد، این است که اولا ادله لا حرج ذاتا ظهور در شمول نسبت به محرمات ندارد. به دلیل اینکه ماجَعَلَ، متعلق جعل معمولا امور وجودی هستند اما اینکه به امر عدمی که ترک الشیئ باشد جعل اطلاق شود صحیح نیست. و جعل به معنای جعل تشریعی نیست. جعل علی الشیئ یعنی الزام. اینکه بگوییم که محرمات را الزام کرده است بر مکلّف، به نظر نمی رسد که ظهور داشته باشد در این معنا البته مانعی ندارد با عنایت ما بگوییم جعلتُ علیکم ترک شرب الخمر ولی

آن نیاز به قرینه دارد اگر قرینه ای وجود داشت خب ما ملتزم می شدیم. وقتی قرینه ای نبود ظهور ندارد این روایت در این شمول. این یک مطلب.

اما اینکه بخواهیم القای خصوصیت بکنیم. از موارد واجبات به موارد محرمات القای خصوصیت کنیم با توجه به اینکه بین واجبات و محرمات فرق است، واجبات غالبا حرجی نیستند محرمات غالبا حرجی هستند این فرق مانع القای خصوصیت می شود. این محصل عرض من بود.

سوال:حاج آقا این کلمه دین در آیه که میگوید فی الدین، این دین هم شامل محرمات می شود هم واجبات

پاسخ: میگوید ما در دین امری را الزام نکرده ایم منافات ندارد. یعنی میگوید ما در دین واجبات حرجی نداریم. فرض کنید شما اینطوری بگویید، بگویید در دین واجبات حرجی ندرارید این معنایش این است که اطلاق دارد؟ باید سایر چیزهارا دید. اطلاق در صورتی به درد می خورد که آنها قرائن دیگر را عرض کردم، همین تعبیر را کنید بگویید ما در دین واجبات حرجی نداریم. آیا این معنایش این است که محرمات حرجی نداریم؟ مجرد اینکه دین اطلاق دارد کافی نیست. این بیان حاج آقا بود.

به نظر می رسد که اینکه غالبا محرمات حرجی هستند، این وابسته به این هست که ما قاعده لا حرج را نسبت به مواردی که عقلا در زندگی های خودشان هم مکلفین را به آنها الزام می کنند شامل بدانیم. یعنی اگر ما گفتیم ما جعل علیکم فی الدین من حرج، یعنی شارع یک تکلیف حرجی را به گردن شما نمی آورد. یعنی مراد تکلیف های تأسیسی باشد. اما تکلیف هایی که عقلا به گردن انسان ها می گذارند و شارع هم به تبع آن. اگر گفتیم که این روایت ناظر بر آنها نیست، آن موارد را حذف کنیم محرمات نوعا آن محرماتی که حرجی هستند آن چیزهایی است که خود عقلا هم آنها را لازم می دانند. اما از آن جهات فرض کنید مثال هایی که وجود دارد مثل اینکه شخص نسبت به مال دیگران، جان دیگران و ناموس دیگران حق تعرض ندارد و باید نگاه خودش را فرو بدارد و سایر چیزهایی که وجود دارد اینها اکثرشان تأسیسی نیستند و امضایی هستند این اکثریت را اگر حذف کنیم اینطوری نیست که در

محرمات اکثریت محرمات بتوانیم بگوییم که حرجی است این است که از این جهت مشکل است که ما بخواهیم با این بیان بگوییم تکالیف، البته اگر کسی استظهارش این باشد که ما جعل علیکم فی الدین من حرج اعم از تأسیسی و امضایی است این اشکال ما وارد نخواهد بود. این یک نکته

نکته دیگر اینکه آیا ذاتا ما جعل علیکم فی الدین من حرج ذاتا اطلاق دارد یا اطلاق ندارد؟ تصور من این هست که نمی توانم خیلی برهان قاطعی ذکر کنم ولی یک بیان دیگری حالا عرض می کنم منهای آن بیان ولی اینکه هیچ در کلمات علما به این تفصیل اشاره نشده است بین محرمات و واجبات ظاهرا غیر از مرحوم اقای خوانساری در کلمات آقایان دیگر به این تفصیل اشاره نشده است. معنایش این است که یک همچین ذهنیتی نبوده است. حالا یا القای خصوصیت می کرده اند یا اصلا این را اصلا معنای عام می دیدند و امثال اینها. خود این به نظر می رسد یا اطلاق ذاتی یا اطلاق به جهت القای خصوصیت نسبت به محرمات هم داشته باشد، امثال اینها. میگویم این خیلی یک برهان قاطع و امثال اینها نیست برای اینکه ما بتوانیم مطلب را تمام کنیم این یک نکته.

ولی نکته اصلی تر این است که ببینید کلمه حرج در خیلی از بیاناتی که در این بحث هست به نظر می رسد که بین حرج و حرجی خلط شده است. مثلا مرحوم آخوند دیدم که تعبیراتی که می کند می گوید این نفی حکم هست به لسان نفی موضوع. اینجا کأن می گوید وضوی حرجی نیست یعنی وضوی حرجی وجوب ندارد. وضوی حرجی. وضو حرج نیست حرجی است یعنی باعث و منشأ حرج هست و در کلمات خیلی ها هم بین حرج و حرجی خلط شده است. حرج به معنای ضیق و مشقتی هست که نتیجه تکالیف است. نتیجه تکالیف یک تضیق، حرج یعنی تضیق و سختی ایت که متوجه مکلف می شود. ما جعل علیکم فی الدین من حرج می گوید ما در دین سختی بر دوش شما نگذاشته ایم. سختی یک امر تکوینی است این امر تکوینی معلول احکام شرعی است. می گوید ما این سختی ای که درواقع همینکه اگر محرمات حرجی را انجام داده باشند سختی است چون محرمات منشأ می شود برای اینکه سختی به دوش مکلف بیاید. بار سختی بر گردن مکلف سنگینی کند.

اگر روایت می گفت که، اینجا جعل به معنای جعل تکوینی است ولی جعل تکوینی که ناشی از تشریع است. این آیه می گوید ما در دین حرج را بر گردن شما تحمیل نکردیم. سختی را بر گردن شما تحمیل نکردیم. اطلاق این مطلب هم واجبات را می گیرد و هم محرمات. اگر کلمه حرجی را به کار برده بود می گفت که ما امر حرجی را بر شما قرار ندادیم یعنی الزام نکردیم آنجا حرج به معنای الزام بود. اگر مصداق حرج افعال عباد بود یعنی وضو، نماز، صوم، اینجور افعال مصداق حرج بود خب حرج به معنای الزام بود. ظاهر الزام این هست که به چیزهای وجودیه تعلق می گیرد به امور عدمیه تعلق نمی گیرد خب درست بود. یعنی ظهور در تعمیم نداشت به تعبیر حاج آقا. اطلاق شمولی نداشت ولی اینجا حرج به معنای ضیقی است که آن مشقت شدیدی که حاصل می شود از تشریعات شارع. این تشریعات می توان تشریع ایجابی باشد می تواند تشریع تحریمی باشد. وجهی ندارد ما بگوییم اطلاق این دلیل تشریعات تحریمی را نمی گیرد.

سوال: جعل الآن به چه معناست؟

پاسخ: جعل یعنی به گردن گذاشتن. آن مشقت را یعنی ما در واقع بوسیله تشریع شما را در مشقّت قرار دادیم. مشقّت تکوینی، ولی مشقت تکوینی ای که ناشی از تشریعات شارع است. می گوید که ما در دین یعنی بوسیله دین، در دین به این معنا بوسیله تشریعاتی که در دین داریم ما مشقت را بر شما قرار ندادیم.

سوال: جعل علیه به معنای ایجاد کردن بود؟

پاسخ: نه جعل علیه به معنای ایجاد کردن نیست. اصلا جعل به معنای ایجاد نیست. این اصطلاح فلسفی هست که یک جعل بسیط داریم یک جعل مرکب داریم و امثال اینها. جعل یعنی نهادن قرار دادن. فرض کنید این استکانی که اینجا می گذاریم این جعلَ است. یک چیزی را یک جایی قرار دادن. بعد این وقتی می گوییم (علی)، یعنی به گردن بر دوش بر علیه شیئ. جعلتً علی الشیء، یک چیز سنگین را بگذاریم روی گرده شخصی و امثال اینها.

سوال: وحی همان تشریع است؟

پاسخ: وحی تشریع نیست نتیجه تشریع است. نتیجه تشریع است. به عبارت اخری تشریع یعنی مفاد این نیست ما تشریع نکرده ایم. ببینید دو بحث هست یک بحث این است که به چه وسیله ای این سختی بر گردن مکلف وارد شده است خب تشریعات منشأ ایجاد این سختی ها شده است. یک بحث دیگر این است که خود این واژه آیا مستقیما می خواهد بگوید ما تکلیف حرجی تشریع نکردیم؟ نه مستقیما مفاد مستقیم آن این نیست که ما تشریع نکرده ایم. مفاد مستقیم آن این است که آن چیزی که ابتدائا هست میگوید ما در دینمان یعنی به وسیله تشریعات دینیه، سختی را بر گردن عباد قرار ندادیم. خب اطلاقش اقتضا می کند که هم به وسیله محرمات تشریع را قرار نداده ایم یعنی سختی را قرار ندادیم هم به جهت واجبات. این است که به نظر می رسد که اطلاق دلیل هم محرمات را می گیرد و هم واجبات البته با آن توضیحاتی که باید ضمیمه اش بشود که اساسا چون محرمات بسیاری از وقت ها، حرجی هستند، حرجی به معنای آن مرتبه خفیف، یعنی آن ادنی مراتب حرج را به هر حال دارا هستند. یا باید بگوییم آن محرماتی که حرجی هستند آن محرمات را شامل نمی شود اصلا. مثل سایر موارد تکلیف های حرجی ای که اشکالی که در بحث بود این بود که تکالیف شاقه ای در شریعت وجود دارد این هم داخل همان مواردی باشد که چون این تکلیف شاق هست و این تکلیف شاق را شامل نمی شود نه همه محرمات آن محرماتی که به اصطلاح شاق هستند.

یا این جور باید بگوییم یا احساس من یک جهت دیگر است که جلسه قبل هم اشاره کردم. آن این است که ممکن است بگوییم حرج ولو مشقّت هست مشقت شدید هست و ما لا یتحمّل عادتا هست ولی ما لا یتحمّل عادتا نسبت به این سنخ تکلیف خاص باید در نظر بگیریم. نسبت به واجبات ما لا یتحمّل یک جور است و نسبت به محرمات یک جور است و حتی نسبت به آن چیزی که از ورای تکلیف انتظار سود داریم. انسان برای هر چیزی فرض کنید که کسی، ببینید به طور عادی من حاضر نیستم برای یک مهمانی، می خواهم یک مهمانی دعوت شدم بروم آمریکا تا در آن مهمانی شرکت کنم و بیایم همچین چیزی را حاضر نیستم ولی وقتی بچه ام مریض

است و برای درمان بچه ام حاضرم برم آمریکا و برگردم. یعنی ما لا یتحمّل عادتا را نسبت به آن تکلیف خاص در نظر بگیریم. یعنی آن به اصطلاح فائده و ثمره ای که این سختی برای شخص مکلف به دنبال می آورد، آن را اگر در نظر بگیرید، این طبیعتا حرج اگر اینجوری، من نمی خواهم ادعا کنم که این موارد حرج صدق نمی کند می خواهم عرض کنم نفی حرج از این موارد منصرف است. یعنی نفی حرج انصراف دارد نسبت به چیزهایی که انسان در زندگی عادی به طور متعارف نسبت به این تکلیف خاص این مرتبه از سختی را تحمل نمی کند. اگر ما یک همچین مطلبی را گفتیم معنایش این است که، فرض کنید در همان محرمات هم البته بعضی چیزها هست که شدید ترین مراتبش هم مرتفع نشده است مثل انتحار، خودکشی. خودکشی ممنوع هست به هیچ وجهی شخص اجازه خودکشی ندارد. الان یک قانونی احیانا در خارج هست بحث کشتن از روی شفقت در چیزهای حقوقی مطرح است که آیا این جایز است یا جایز نیست. یک کسی خیلی سختی می کشد از بیماری و بیماری او را بی تاب کرده است و به دکتر خود بگوید که من را بکش. آیا این جایز است؟ حق دارد بکشد یا خیر؟

این در مورد حیوانات اینها جایز است و خب حیوانی که زیاد درد می کشد خلاصش می کنند که زیاد درد نکشد و امثال اینها. ولی در مورد انسانها انسان شخص دارد به دکتر خود بگوید که من خیلی سختی می کشم و امثال اینها چون خودش توانایی این را ندارد که خودش را بکشد به دیگری بگوید که مثلا من وقتی که خواب هستم یک آمپولی به من بزن که همینجا تمام کنم و امثال اینها.

از نظر شرعی این جایز نیست جزو مسلمات هست که خودکشی این مراتب شدیدش هم جایز نیست.

سوال: حاج آقا نسبت سنجی اگر بکنیم........

پاسخ: علت اصلی اش این است که اصلا خود کشی نوعا به خاطر اینها است. یعنی اینکه طرف مریض نیست که خودش را بکشد اینکه خودکشی را شارع منع کرده است

اصلا برای اینکه این مراتب شدید که هست یعنی ظهور ادله حرمت خودکشی نسبت به این موارد خیلی موارد قوی است در نتیجه نمی شود ادله خودکشی را نسبت به این موارد منصرف دانست و اینکه شخص بتواند به دیگری هم اجازه دهد این هم صحیح نیست و امثال اینها.

سوال: مثلا شخصی که فرض کنید یک مریضی ای دارد که روزه را نمی تواند بگیرد. دکتر به او می گوید که روزه برای تو حرجی است. عرف متعارف هم می گوید که این روزه حرجی است. ولی این آقا چون درک خیلی بالایی دارد از مصالح انسان این را تحمل می کند خب مخصوصا اینکه اگر ما قائل بشویم که حرج عزیمت است. آنوقت اینجا ملتزم می شویم بر اینکه این مصلحت است.

پاسخ: بله بله. آن درک های شخصی ملاحظه نشده است. صدق حرج به اعتبار درک من نیست نه اینکه من چون این مراتب شدید را تحمل میکنم این حرجی می شود یا نمی شود حرج به معنای درک نوعی است. یعنی آن درک نوعی دخالت در مرتبه ثبوت دارد نه جهت اثبات.

ببینید گاهی اوقات بعضی چیزها هست اصلا حکم رفته روی خون واقعی. شارع گفته است که شما از خون واقعی اجتناب کنید. آن رنگ خونی که واقعا خون هست آن مثلا باید از آن اجتناب کرد. یک زمان اینگونه است. یک زمان ما میگوییم که نه اصلا آن درک متعارف در تهدید موضوع دخالت دارد اصلا آن چیزی که عرف متعارف آن را تحمل نمی کند شارع آن را برداشته است. پس حرج بحث این هست که ما در اینکه تک تک مکلفین، حرج به اعتبار ادراکات شخصی نیست. حرج به اعتبار آن چیزی هست که نوع عقلا آن را تحمل نمی کنند بحث من این هست که اینکه ما می گوییم نوع عقلا تحمل نمی کنند نه در نوع کلّی تکالیف. این سنخ خاص تکلیف را باید ملاحظه کرد. این سنخ خاص تکلیف در محرمات تفاوت دارد با واجبات. در محرمات به مجرد اینکه طرف، گاهی اوقات الآن می گویند که طرف خلاصه چیز نکنه ما این ازدواج را اجازه ندهیم طرف خیلی برایش سخت است و فلان است و

بهمان است و پس بنابراین اذن پدر ساقط است به دلیل اینکه در سختی است. یا از آن بدتر اینکه بعضی ها مثلا اجازه خودارضائی می دهند بخاطر اینکه خب خیلی سخت است و فلان است. اینها نه اینها چیزهایی هست که از خود شریعت هم استفاده می شود که این مراتب مراتبی نیست که شخص مجاز باشد که این رفتارها را انجام دهد. خب این اجمال درس بود. من به نظر مجموعا ادله محرمات حرج محرمات را هم می گیرد ولی با این تذکر که در غالب موارد آن مراتبی از حرجی که در محرمات رافع هست آن مراتب خیلی بالاتری هست نسبت به واجبات و خیلی وقت ها البته این را هم بگویم آن مراتب بالاتر داخل در مصداق اضطرار است اصلا. حاج آقا ولو در محرمات حرج را می گویند رافع نیست ولی اضطرار یک عنوان دیگر است. ایشان اضطرار که اصلا موردش محرمات است. ما من شیءٍ حرّمه الله الّا احلّه لمن الضطرّ الیه امثال اینها اصلا موردش جای محرمات است. بحث اضطرار بحث دیگری است و امثال اینها. این است که عملا این مطلبی که ما می خواهیم بگوییم خیلی تفاوت جدی از جهت چیز عملی با فرمایش حاج آقا ندارد چون آن مراتب شدید حرج معمولا با همان اضطرار عرفا اینها مضطر اضطرار تلقی می شود و اضطرار صدق می کند و امثال اینها. اضطرار حالا وقت گذشته است خیلی عرض کنم در مورد اضطرار یک نکته ای بگویم

بعضی چیزها هست عرفا اضطرار صدق می کند بعضی از مصادیق اضطرار هم چیزهایی هست که انسان باید انجام بدهد. ببینید شما کسی که گرسنه هست این (....) می کند. به چه اعتباری ما به او می گوییم مضطر هست به دلیل اینکه شرعا اصلا واجب است حفظ نفس. شرعا حفظ نفس واجب است بسیاری از مصایدق اضطرار مصادیقی هست که وجوب شرعی دارد. فرض کنید موارد تقیه که مثال های روشن اضطرار در روایات هست. روایات بحث تقیه را معمولا در ذیل ما من شیءٍ حرّمه الله الّا احلّه لمن الضطرّ الیه. بحث تقیه را معمولا در ذیل همین روایات در احادیث ما آورده شده است.تقیه به دلیل اینکه حفظ نفس است. حفظ نفس واجب است. صرفا بحث ترخیص نیست. وجوب شرعی دارد خب منی که وجوب شرعی دارم

من باید این چیز را بکنم از باب تزاحم ملاکات است یعنی یک واجب اهم داریم یک واجب مهم. واجب مهم که میگویم تکلیفی است تعبیر بکنم بهتر است. یک تکلیف اهم داریم یک تکلیف مهم تکلیف اهم حفظ نفس است و تکلیف مهم حرمت اکل میته است. این حرمت أکل میته به خاطر آن تکلیف هم از فعلیت می افتد اصلا حرام هم نیست. یعنی اینجا چون تزاحم بین ملاکات است فعلیت یک تکلیف برداشته می شود اصلا داخل آن بحث های ما نحن فیه نیست به دلیل تزاحمی که بین هم دارد. آن بحث های ما در جایی هست که یک تکلیفی لولا بحث حرجیت آن فعلیت داشته باشد. ولی اگر یک تکلیفی لولا حرجی بودن ان به دلیل تزاحم با واجب اهم از فعلیت افتاده باشد داخل در بحث ما نیست. این است که نتیجتا خیلی تفاوت ندارد آن عرضی که ما داریم با فرمایشی که حاج آقا می فرمایند. آن ما مراتب شدید حرج نوعا که در محرمات رافع است آن مراتبی هست که یک واجبی، عنوان اضطرار صدق می کند یا عرفا اضطرار صدق می کند یا به دلیل اینکه وجوب شرعی یک واجب اهم یک تکلیف اهمی وجود دارد اصلا آن حرمت به فعلیت نمی رسد بنابراین داخل در آن بحث ها نیست. این دیگر حالا محصّل عرائض ما در این بحث.

خب حالا در ادامه بحث برگردیم به همان دلیل انسداد و ادامه بحث های آن را ملاحظه بفرمایید این را ان شاء الله فردا ادامه می دهیم

و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آل محمّد.